



19 محرم سال 61 قمری، حرکت کاروان اسیران کربلا بطرف شام

ورود اسیران به شام

اهل بیت امام حسین (ع) در حالی به شام منتقل شدند که بر فراز شتران در غل و زنجیر کشیده شده و آفتاب داغ سیمای آنان را دچار سوختگی ساخته بود، دست‌ها بر گردن‌ها بسته و در بازارها گردانیده می شدند.

یزید در انتظار رسیدن اسیران بود. نماینده جنایتکارش «عبیدالله بن زیاد» برنامه اش را خوب انجام داده بود. یزید دستور داد تا شهر شام را آذین بندی کنند و خاندان حسین بن علی علیه السلام را در کوچه و بازار بگردانند.

کاروان اسیران را سه روز در پشت «دروازه ساعات» نگهداشتند تا کار جشن کامل شود. آن دروازه، یکی از دروازه های شرقی شام بود که راه «حلب» و «کوفه» به آن ختم می شد. شهر را با زیورها، دیبا و زر و سیم و انواع جواهر آراستند. سپس مردان، زنان، کودکان، بزرگسالان، وزیران، امیران، یهود، مجوس، نصارا و همه اقوام، با طبل، دف، شیپور، سرنا و دیگر ابزار لهو و لعب برای شادی و تفریح بیرون آمدند. چشمها را سُرمه کشیده، دستها را حنا بسته و بهترین لباس ها را پوشیده و خود را آراسته بودند.

در چنین وضعی سر مطهر امام حسین (علیه السلام) را - که بالای نیزه بود - وارد شهر کردند و به دنبال آن، اسیران اهل بیت را به شهر آوردند. مردم به شادمانی و پایکوبی و طبل زنی مشغول بودند. این برنامه، حاصل تلاشهای معاویه بود. او بیش از سی سال در شام حکومت کرد.

مردم شام، با تلاشهای معاویه با حضرت علی علیه السلام و خاندانش دشمنی می ورزیدند و رفتار مردم شام با اسیران کربلا نشان دهنده آن بود. سالها بود که در قنوت نمازشان بر حضرت علی علیه السلام لعنت می فرستادند! علاوه بر اینها، یزید، برای موجه جلوه دادن کار خود، امام حسین علیه السلام را «شورش» معرفی کرد و خود را سرکوب کننده شورش ضد حکومت اسلامی می دانست.

اسیران را از قسمتهای مختلف شهر عبور دادند، از جمله «بازار شام». جمعیت زیادی از مردم برای دیدن اسیران خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم در دو طرف بازار صف کشیده بودند. در انتهای بازار «مسجد اُموی» قرار داشت و اسیران را از همین مسیر وارد مسجد کردند. فشار جمعیت حرکت را کند کرده بود. خونبارترین برگهای تاریخ در حال نوشتن بود. سخنان امام حسین علیه السلام و خاندانش در قیام تاریخی کربلا، همه بیانگر این بود که قیام، برای دین و مبارزه با ستم و کفر است. اهل بیت علیهم السلام همواره خود را خاندان و وارثان پیامبر معرفی می کردند و بر این مهم تأکید داشتند، تا پرده های غفلت و خاموشی را کنار بزنند.

قصر یزید، در انتظار اسیران

قصر یزید - که آن را «دار الخلافه» می نامیدند، نزدیک مسجد جامع اُموی بود. یزید برای اینکه پیرویش را به رُح مردم بکشد، اجازه داد تا همه وارد دارالخلافه شوند. و از این رو قصر پر از جمعیت شد.

امام سجاد (ع) در مجلس یزید

یزید مجلسی ترتیب داده و اشراف شام را دعوت کرده بود، سپس دستور داد اُسرای اهل بیت را - که با طناب و زنجیر آنان را به هم بسته بودند - با وضعی توهین آمیز وارد مجلس جشن یزید کردند. حصار به آنها می نگریستند امام سجاد (ع) روبروی یزید قرار گرفت و چند شعر خواند که بیزاری و نفرت او را از یزید نشان می دهد:

"انتظار نداشته باشید که شما به ما اهانت کنید و ما احترامتان کنیم، یا شما دائماً ما را آزار دهید و ما دست از آزار شما برداریم. خدا می داند که ما شما را دوست نداریم پس شما را از این که ما را دوست ندارید، سرزنش نمی کنیم."

آنگاه حضرت به منبر رفت نخست سپاس و ستایش خدای به جا آورد، آنگاه خطبه ای خواند که قلبها را لرزاند و چشمها را گریاند. بخشی از بیانات آن حضرت این است:

ای مردم به ما شش چیز داده شده و با هفت چیز دیگر بر سایر مردم برتری یافته ایم: به ما علم و بردباری و سخاوت و فصاحت و شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین را داده اند و سر آمد دگرانیم، زیرا محمد پیامبر (ص) برگزیده از ماست، صدیق این امت، علی (ع) از ماست، جعفر طیار از ماست، حمزه شیر خدا و رسول از ماست، فاطمه بتول، بانوی زنان عالم از ماست و دو سبط این امت آقای جوانان بهشتی از ما هستند. هرکسی مرا می شناسد، می شناسد و هر کسی نمی شناسد حسب و نسبم را برایش می گویم: من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم، من فرزند کسی هستم که زکات را با رداک خویش حمل می کرد، من پسر بهترین کسی هستم که در جهان لباس پوشید، من پسر بهترین کسی هستم که با کفش یا پای برهنه راه رفت، من پسر بهترین کسی هستم که طواف کرد و سعی به جا آورد، من پسر بهترین کسی هستم که حج گزارد و لیلیک گفت، من پسر کسی هستم که با براق به هوا برده شد، من پسر کسی هستم که از مسجد الحرام به مسجد اقصی برده شد - منزه باد آن که او را برد -، من پسر کسی هستم که جبرئیل او را تا سدره المنتهی برد، من پسر کسی هستم که نزدیک و نزدیک تر شد تا به اندازه دو کمان یا کمتر فاصله داشت، من پسر کسی هستم که امام جماعت فرشتگان آسمان شد، من پسر کسی هستم که خدای بزرگ به او وحی فرستاد، من پسر محمد مصطفایم، من پسر علی مرتضایم، من پسر کسی هستم که در راه احیای لا اله الا الله مبارزه کرد، من پسر کسی هستم که در رکاب رسول خدا با دو شمشیر جنگید، دو نیزه نبرد کرد، دو بار هجرت کرد، دو بار بیعت کرد، به دو قبله نماز آورد، در بدر و حنین جنگید و یک لحظه کفر نورزید، من پسر بهترین مؤمنین و وارث پیامبران کوبنده کافران، سید و سالار مسلمانان و مجاهدین، زینت عابدین، تاج سر گریه گندگان (از خوف خدا) صورتترین مردم، برترین پیشوا از آل یاسین و از خاندان رسول پروردگار عالمیانم.

یزید ملعون گفت: ای علی! پدرت با من قطع رحم کرد، حق مرا ندیده گرفت و بر سر منصیب با من جنگید، خدا هم با او چنان کرد که دیدی.

در جواب، حضرت این آیه را خواند: اما هر مصیبتی که در زمین یا از ناحیه جانیشان به شما برسد، قبل از آن که به صحنه وجود آید، در کتابی ثبت شده است. ای پسر معاویه و هند و صخر! قبل از آن که تو متولد شوی همیشه نبوت و امارت در دست پدران من بوده است. در جنگ بدر و احد و احزاب پرچم رسول خدا در دست جد من علی بن ابیطالب بود، درحالی که جد و پدر تو پرچم های کفار را به دوش می کشیدند. وای بر تو ای یزید! اگر بدانی چه کرده ای و نسبت به پدر و اهل بیت و برادران و عموزادگان من چه گناهی مرتکب شده ای، به کوهها می گریزی و سر بر خاکهای بیابان می گذاری و به حال خود شیون و زاری می کنی، این سزاوار است که سر حسین پسر علی و فاطمه بر دروازه شهرتان نصب شود، در حالی که او ودیعه رسول خداست؟ ای یزید منتظر باش که در روز قیامت قرین ندامت و خواری شوی. سر مطهر امام حسین را داخل «طشت طلا» گذاشتند و نزد یزید آوردند. یزید در حالی که می خندید با چوب خیزران بر لبهای امام زد و با غرور و سرمستی خواند: «بنی هاشم با حکومت بازی می کردند، نه خبّری (از آسمان و غیب) آمده و نه وحی نازل شده است...».

یزید آرزو کرد کاش نیاکانش - که در جنگ بدر کشته شدند - زنده بودند و خونخواهی و انتقام او را می دیدند. این جملات، نشان دهنده کفر قلبی و کینه یزید به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود.

خطبه زینب کبری (س) در مجلس یزید

پس از سخنان کفرآمیز یزید، هنگامی که یزید حقیقت درون خود را آشکار ساخت و بر همگان معلوم شد که جنگ بین امام حسین (ع) و یزید جنگ بین دین و کفر بوده است، حضرت زینب کبری علیها السلام به پا خاست و سخنرانی تاریخی اش را با این آیه شروع کرد، فرمود:

«**سرانجام بدکاران، آن شد که آیات الهی را تکذیب و مسخره کردند.**» در ادامه سخنرانی اش باز هم از قرآن کمک گرفت: «کافران میندارند که اگر به آنان مهلت می دهیم، برایشان خوب است، بلکه گناهانشان افزوده می شود و برای آنان عذاب خوارکننده ای است.».

سپاس خدا را و درود خدا بر رسول او و خاندانش باد. خدای سبحان راست گفت که فرمود: عاقبت آنان که کار زشت کردند، بسیار زشت است که آیات خدا را تکذیب کردند و به استهزا گرفتند. ای یزید! گمان می کنی اکنون که اطراف زمین و آفاق آسمان را بر ما بسته ای و چنان راه چاره بر ما مسدود نموده ای که ما را برده وار به هر سو می کشند، ما نزد خدا بی مقدار شده و تو محترم هستی و این پیروزی به خاطرارزشی است که نزد خدا داری که تکبر می ورزی و باد به بینی انداخته ای، از اینکه روزگار به کام توست و کارهایت مرتب و آراسته و ملک و پادشاهی ما را بی مزاحم در اختیار گرفته ای، شادمان و خوشحالی؟ اندکی آهسته تر! آیا فراموش کرده ای که خدای تعالی می فرماید:

"**کافران نپندارند مهلتی که به ایشان می دهیم به نفع آنهاست، این مهلت را فقط برای آن می دهیم که گناه بیشتر مرتکب شوند و آنان را عذابی دردناک است.**" (آل عمران / 178).

آیا این عدالت است که زنان و کنیزان خود را پشت پرده بنشانی و دختران رسول خدا را اسیر کرده در حالی که پرده از ایشان برداشته و چهره هایشان را آشکار کرده به دست دشمنان دهی تا از شهری به شهری برند و قومی بیگانه به آنان نگاه کنند و دور و نزدیک و شریف و وضع به آنها چشم دوزند، در حالی که نه سرپرستی برای آنها مانده نه پشتیبانی. چگونه می توان از کسی انتظار مراعات داشت که مادرش جگر پاکان را به دندان کشید و گوشتش از خون شهیدان روید؟ چگونه در دشمنی ما خانواده کوتاهی کند کسی که ما را با چشم بغض و کینه می نگرد؟

با این همه باز بدون آن که احساس گناه کنی و بدانی چه کار می کنی با چوب به لب و دندان ابا عبدالله سالار جوانان اهل بهشت می زنی و می گویی: "فریاد شادی سر دهید، دست مریزاد ای یزید!" چرا نمی گویی که با ریختن خون ذریه محمد (ص) و ستارگان زمین از آل عبدالمطلب، زخم ما را علاج ناپذیر کردی و ریشه مان را سوزاندی؟ اکنون نیاکان خود را صدا می زنی و گمان می کنی که با آنها سخن گفته ای؟ به زودی نزد آنان می روی و آرزو می کنی که دستت خشک شده بود و این کار را نمی کردی و زیانت لال می شد و این سخن را نمی گفتی! خدایا حق ما را بستان و انتقام ما را از این ستمگران بگیر و خشمت را بر کسی که خون ما را ریخت و حامیان ما را کشت، نازل کن. به خدا سوگند پوست خود را شکافتی و گوشت خود را پاره کردی! تو با این بار که از ریختن خون ذریه رسول خدا (ص) و شکستن حرمت عترت و پاره تنش به گردن داری، بر او وارد می شوی، "و گمان مکن آنانکه در راه خدا کشته می شوند مرده اند، بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند." (آل عمران / 169).

همین برایت بس که خداوند حاکم است و محمد (ص) خصم تو و آن کسی که کار را برای تو ساخته و پرداخته کرد و تو را بر گردن مسلمین مسلط نمود، به زودی خواهد فهمید که پاداش ستمگران بد پاداش نیست و آگاه می شود که کدام يك از شما پست تر و لشکر کدام يك ضعیف تر است. اگر مصائب دنیا باعث شده که من با تو سخن بگویم باز هم تو را بی ارزش می دانم و کوبیدن را لازم و نکوهش را با ارزش می شمردم و از جاه و حشمت تو هراسی ندارم، ولی چشم گریان است و دل بریان. اگر امروز ما را به عنوان غنیمت گرفته ای، به زودی در آنجا که جز عمل خود را نیابی، ما به زیان تو خواهیم بود و خدا به بندگان خود ستم نمی کند.

به خدا شکایت می کنم و بر او تکیه دارم، پس هر حيله که داری به کار گیر و هر چه می توانی تلاش کن و هر چه می خواهی کوشش کن! به خدا نمی توانی ما را از خاطره ها محو کنی و وحی ما را بمیرانی و به نهایت ما نمی رسی و ننگ این ستم را نمی توانی از خویش پاک کنی. رأی تو بسیار سست و ایام دولت اندک و آن روز که منادی فریاد می زند: "لعنت خدا بر ستمکاران باد"، جمعیت ات به پریشانی می گراید.

سپاس خدا را که کار پیشینیان ما را با سعادت و مغفرت پایان برد و کار آخرمان را با شهادت و رحمت و از خدا می خواهیم که ثوابشان را کامل کند و بیفزاید و خودش برای ما خلفی نیکو باشد که او مهربان و رحیم است و همو برای ما کافی و بهترین وکیل است.

و بدین گونه سخنرانی حضرت زینب علیها السلام بیانگر خروج یزید از اسلام و بی اعتقادی او به دین و اثبات کفر و انجام کارهای زشت و ناپسند اوست. در حقیقت، واقعه با عظمت کربلا، کفر پنهان بنی امیه را ظاهر و چهره اصلی آنها را برای مردم روشن کرد. تبلیغات بنی امیه وانمود کرده بود که بر دشمنان اسلام و بر شورشیان پیروز شده اند و خاندان آنها را به اسارت درآورده اند، اما حضرت زینب علیها السلام و امام زین العابدین علیه السلام با سخنرانی هایشان «جشن» را به «عزا» تبدیل کردند و پیروزی را بر کام یزید تلخ نمودند.

خرابه شام

بعد از سخنرانی حضرت زینب علیها السلام در مجلس جشن یزید، که وضع او بر ضد او تغییر داد، یزید خاندان امام حسین علیه السلام را در خرابه ای بی سقف جای داد. اهل بیت، چند روز در آن خرابه بودند و برای امام حسین (ع) و شهدای کربلا عزاداری می کردند.

در مدتی که خاندان امام حسین علیه السلام در شام اسیر بودند، چند نوبت آنها را به قصر یزید بردند. یزید به هیچ وجه حيله اش عملی نشد و هر بار نتیجه معکوس گرفت. او ناچار شد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به مدینه بفرستد.